

انشاء عربی

جواب آقای هادی قات آبادی داوطلب ۹۱ از دبیرستان شبانه امیر کبیر

سؤال : جمله های ذیل را از عربی بفارسی ترجمه و بعد چندسطر آنرا تا «لك بذلك» تجزیه و ترکیب کنید.

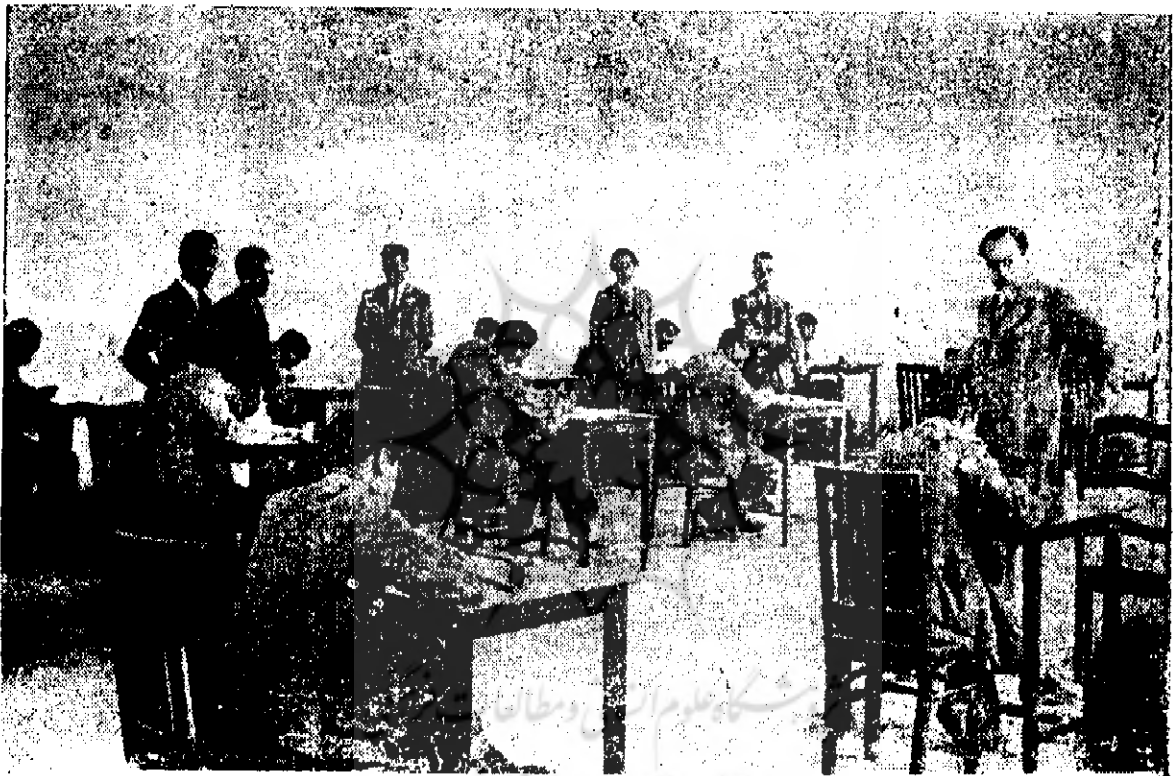
دخل رجل من اهل الشام على ابي جعفر المنصور فاستحسن لفظه وادبه .
فقال له سل حاجتك . فقال يبيك الله يا امير المؤمنين ويزيد في سلطانتك فقال سل
حاجتك فليس في كل وقت يمكن ان يؤمر لك بذلك . فقال وام يا امير المؤمنين
فوالله ما اخاف بخلك ولا استقصراجلك ولا اغتتم مالك وان عطاءك لزين و ما بأمرئ
بذل وجهه اليك نقص ولا شين فاعجب المنصور كلامه واثني عليه في ادبه ووضله .
۱ - ترجمه تحت اللفظ

داخل شد مردی از شامیان به « ابو جعفر منصور » پس تحسین کرد
منصور بیان و تعارف او را و گفت باو بخواه حاجت و نیاز خود را . پس گفت پایدار
بدارد ترا خداوند ای امیرالمومنین و افزون کند اقتدار و شوکت ترا پس خلیفه
گفت حاجت خود را بخواه (سؤال کن) زیرا در هر وقت ممکن نباشد اینکه امر
بشود برای تو چنین ، پس گفت برای چیست ای امیرالمؤمنین و بخدا قسم نمی ترسم
از بخل تو و کوتاهی نمیخواهم برای عمر تو و غنیمت هم نمیدانم مال ترا و همانا
بخشش تو هرآینه زینت است و نیست مردی را که روی بتو آورد نقص و عیب پس سخن
مرد منصور را بشکفت آورد و ثنا و آفرین گفت مرد را در خصوص ادب او و ویرا
بمقصود رساند

۲ - ترجمه فارسی

مردی از شامیان نزد خلیفه « ابو جعفر منصور » آمد و ویرا ثنا گفت بغایت
نغز و متین که منصور را خوش آمد و آنگاه فرمود نیاز خویش بخواه تا بر آورده شود

گفت خداوند ابدی ترا نگاه دارد و جاه و جلال ترا افزون سازد . خلیفه ویرا
گفت حاجت خویش بگو زیرا همیشه امکان نپذیرد که ترا امر شود حاجت خویش
را گفتن و خواستن . مرد گفت : امیرا این سخن برای چیست ؟ خدا را که از
بخل تو بیم ندارم و درنگ و زمان حیات ترا کم نخواهم و نیز مال و خواسته ترا



منظرهٔ از جلسه امتحانی دوره دوم متوسطه پسران در مشهد

غنیمت ندانم . زیرا بخشایش تو زیبایی و زیور حیات است و برای مرد ننگ نباشد که روی
نیاز بدرگاه تو آرد منصور خلیفه را سخن وی شکفت آمد آفرین خواند و حاجتش
بر آورد

۳ - تجزیه و ترکیب

داخل فعل از باب اول . رجل فاعل . من حرف جر اسم را مجروری

کند و حروف جارّه مختص با اسم هستند و از اختصاصات اسم و تمیز آن بشمار میرود
 « بالجر والتنوين والندا وآل ومسند للاسم تمیز جعل »

اهل مجرور به من و مضاف و شام مضاف الیه علی حرف جر. ابی اصل آن أبو بوده
 جمع آن آباء میشود و در شمار اسماء سته می باشد « ابّ اخّ کذاک وهنّ - والنقص
 فی هذا لاخیر احسن ». اعراب اسماء خمسہ یا سته بحروف یعنی رفع آنها بواو و
 جرشان به « یا » و نصب به (الف) است چنانکه در این آیه شریفه « ان ابانا لفی
 ضلال مبین ». در صورتیکه اسماء خمسہ اضافه بغیر (ی) متکلم و مکبر
 و مفرد باشد ابی اضافه شده به (جعفر) متکلم و (جعفر) مضاف الیه المنصور تابع
 جعفر و عطف بیان استحسن ماضی باب استفعال همزد آن وصل می باشد بر خلاف
 همزه باب افعال. لفظ مفعول به زیرا فعل بر این واقع شده است اضافه شده به (ه)
 (ه) مضاف الیه. (و) عطف می کند (ادبه) را به (لفظه) ای فاستحسن ادبه

ف حرف عطف قال ماضی اجوف واوی در اصل قول بوده و او متحرك ما قبل مفتوح
 بالف شد مضارع آن يقول از خواص قال اینست که همزه (ان) را هرگاه بعد از آن
 باشد آنرا مکسور میخوانند (قلت انک شجاع). و (له) جار و مجرور متعلق به (قال).
 سل فعل امر از سئل یسئل از باب سوم و افعالیکه عموماً از باب سوم می باشند
 عین الفعل یا لام الفعل آن باید حرفی باشد از حروف حاق (عین. عین. عین. ها و همزه حاخا)
 حاجه اضافه به ك و ك مضاف الیه مفعول. یبقی مضارع باب افعال در اصل

یبقی بوده ضمه و کسره برواو و یاء ثقیل است حذف شد یبقی (ناقص یائی)
 مفعول الله (ج) فاعل الله (ج) ال تعظیم و از ماده (آله) آمده است یا حرف
 ندا امیر المؤمنین منادی و مفعول عطف به (ك) یزید فعل و فاعل اجوف (زاید یزید)
 فی از حروف جار سلطان مجرور به (فی) و اضافه به (ك) لیس از افعال ناقصه رافع اسم
 و ناصب خبر می باشد ان یؤمر چون بتاویل مصدر برود اسم لیس محسوب می شود فی کل
 وقت جار و مجرور و مضاف و مضاف الیه و کل دائم الاضافه است و خبر مقدم زیرا
 خبر در چهار جا مقدم میشود یکی اینجاست که جار و مجرور است .